

تقدم «تثبیت ولایت» بر «اجرای عدالت» / پاسخ امیرالمؤمنین (ع)

به معاویه: «اجرای عدالت» با «تثبیت ولایت» ممکن است! / از

«عدالت زدگی منهای ولایت» باید فرسنگ‌ها فاصله بگیریم

تاریخ سخنرانی: ۹۰/۲/۱۷ شام شهادت حضرت زهرا(س)، مکان: حسینیه امام خمینی(ره)
«تقدم تثبیت ولایت بر اجرای عدالت» یعنی بدون محکم شدن «محور اجرای عدالت» نمی‌توان عدالت را برقرار کرد. مخالفت با ولایت-حتی اگر به بهانه اجرای عدالت باشد- ضربه زدن به محور اجرای عدالت است. و اعمال عدالت در موارد جزئی، اگر ناقض عدالت کلان و سست کردن محور اجرای عدالت باشد، مصداق ظلم است، نه عدالت.

(چکیده سخنرانی) راز تحقق نیافتن عدالت چه بوده است؟!

مقدمه و تلخیص:

- ۱- اعمال عدالت در موارد جزئی اگر ناقض عدالت کلی باشد خود ظلم است. نجات جان یک سرباز - به دلیل دوستی-، به قیمت کشته شدن یک لشکر، ظلم است. نجات یک مظلوم از زندان، به قیمت رها شدن صدها دزد و جانی از زندان، ظلم است. اعمال عدالت در موارد جزئی، اگر بستر گسترش ظلم و بی‌عدالتی شود، عین ظلم است. (رسول خدا(ص) برای حفظ عدالت کلی، خالد بن ولید را که در جریان یک ماموریت ۳۰ نفر را به دلیل یک کینه قدیمی کشته بود، قصاص نکرد. امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت خود ۳۰ مورد از بدعت‌ها و بی‌عدالتی‌های جزئی را که به دلیل حفظ عدالت کلی، به آنها رسیدگی نکرده بود، برای شیعیان خود برشمرد؛ کافی/۵۹/۸)
- ۲- بحث این نیست که ولایت مهمتر است یا عدالت. حتی قرار نیست ارزش آنها را با هم مقایسه کنیم. بحث در مورد چگونگی تحقق عدالت است. چگونه می‌توان عدالت را محقق کرد؟ چگونه؟
- ۳- «عدالت» خواسته همیشگی بشر بوده و مهمترین دستاورد حکومت مهدوی (عج) است. با این وجود چرا تاکنون «عدالت» تحقق نیافته است؟ راز تحقق نیافتن عدالت چه بوده است؟
- ۴- رازش این است که بشریت باید به کمک عقل و تجربه، یک گزاره مهم را بفهمد. این را بفهمد که «بدون تثبیت ولایت، عقلاً امکان اجرای عدالت وجود ندارد.» بفهمد که فقط با تکیه به «اقتدار

ولایت» است که می‌توان موانع تحقق عدالت را از سر راه برداشت و عدالت را محقق کرد. به عبارت دیگر بشر باید از نظر عقلی به این درک برسد که بدون استقرار و تثبیت «یک قدرت مرکزی که عاقل، هوشمند، پاک، امین و مورد اعتماد مردم باشد-یعنی ولایت» نمی‌توان از سد نیرنگ‌ها و نقشه‌های مخالفین عدالت عبور کرد.

۵- چرا «تثبیت ولایت»، مقدم بر «اجرای عدالت» است؟ چون بدون تثبیت و تحکیم ولایت، پشتوانه و ضمانتی برای اجرای عدالت وجود ندارد.

۶- مهمترین مانع عدالت، اصحاب زر و زور و تزویر هستند. مردم چگونه می‌توانند نیرنگ‌ها و نقشه‌های پیچیده آنها را تشخیص دهند و با آن مقابله کنند؟ احزاب و رسانه‌ها متشکل از افرادی هستند که غالباً تحت تأثیر وابستگی‌های گروهی، جناحی، فامیلی و شخصی هستند. معاویه‌ها و عمروعاص‌ها نیرنگ می‌زنند، اشعث‌ها نقش ایفا می‌کنند، طلحه و زبیر و سران قبایل به مصالح شخصی و گروهی خود می‌اندیشند، خوارج جاهلانه برخورد می‌کنند و پیچیدگی‌ها را درک نمی‌کنند، و برخی خوبان هم گرفتار تندروی می‌شوند؛ می‌ماند عده قلیلی که تابع محض ولی هستند. در این میان علی(ع) از برقراری عدالت ناتوان می‌شود. اما اگر مردم به علی(ع) اعتماد می‌کردند و بر آنچه نمی‌دانند یا نمی‌فهمند صبر پیشه می‌کردند، عدالت محقق می‌شد.

۷- در زمان علی(ع) هر کسی هر کاری انجام داد که پایه‌های اقتدار حضرت را سست کرد، او در واقع «محور اجرای عدالت» را تضعیف کرد و خدمتی به ظالمین و مخالفین عدالت کرد.

۸- امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت از ۳۰ بدعت و ظلم اغماض کرد، تا با تثبیت اصل حکومت از ظلم و بی‌عدالتی فراگیر جلوگیری کند و سپس به سراغ رفع آن ظلم‌ها و بدعت‌ها برود. این ۳۰ مورد را حضرت در پاسخ به برخی ابهام‌ها یا اعتراض‌ها برای برخی از شیعیان خود به طور کامل برشمرد. (وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَىٰ تَرْكِهَا... إِذَا تَفَرَّقُوا عَنِّي؛ کافی/۵۹/۸) چیزی که هست امیرالمؤمنین عدالت موقتی را فدای عدالت فراگیر و ماندگارتر کرد.

۹- در حقیقت، اصل «تقدم تثبیت ولایت بر اجرای عدالت» چیزی نیست جز تقدم «عدالت فراگیر و ماندگار» بر «عدالت موردی و کوتاه‌مدت». «استمرار اجرای عدالت» هم راهی ندارد جز «اقتدار ولایت». مخالف ولایت، در حقیقت مخالف عدالت فراگیر و ماندگار است

۱۰- لذا اگر کسی به نام «اجرای عدالت» خللی در «تثبیت ولایت» وارد کرد، او نسبت به عدالت، یا غفلت کرده، یا جهالت، یا عداوت. مالک اشتر در یکی دو مورد دچار غفلت شد، خوارج دچار جهالت و نادانی شدند و معاویه عداوت ورزید.

فهرست

- راز تحقق نیافتن عدالت چه بوده است؟ (چکیده سخنرانی) ۱
- مقدمه: به امیرالمؤمنین (ع) هم اعتراض می کردند که چرا از تاریخ استفاده می کنی؟ ۲
- قسمت اول: هر خوبی می تواند ما را از رسیدن به حقیقت خوبی باز دارد..... ۳
- ولایت گریزی شیطان با تکیه بر شش هزار سال عبادت موجب رانده شدن او از درگاه خداوند شد ۳
- اصل امتحانات مربوط به کسانی است که سوابق خوبی دارند ۳
- قسمت دوم: نگرانی از عاقبت به خیری ۳
- امیرالمؤمنین (ع) هم نگران عاقبت به خیری بود ۳
- حضرت امام (ره) هم نگران عاقبت به خیری خود بودند..... ۴
- اثر «نگران نبودن از عاقبت به خیری» در تصور غیرمذهبی ها از مذهبی ها ۴
- قسمت سوم: عدالت و ولایت ۵
- عدالت یکی از موانعی که انسان را حقیقت خوب بودن باز می دارد ۵
- مالک اشتر گاهی بر سر رعایت عدالت از علی بن ابیطالب (ع) سؤال می کرد ۵
- خوارج به خاطر عدالت به امیرالمؤمنین اعتراض می کردند ۵
- موسی بر سر عدالت به خضر اعتراض کرد ۶
- معاویه هم مشککش با علی بن ابیطالب بر سر عدالت بود ۶
- پاسخ امیرالمؤمنین (ع) به معاویه: اول ولایت بعد عدالت ۶
- در صلح حدیبیه به بهانه عدالت مقابل پیامبر ایستادند ۶
- «ابن زهیر» در تقسیم غنایم، به عدالت پیامبر خدا اعتراض کرد..... ۶
- مراقب باشیم شیرینی عدالت ما را بر علیه ولایت نشوراند ۷
- از «عدالت زدگی منهای ولایت» باید فرسنگ ها فاصله بگیریم ۷
- قرآن زدگی خوارج مانند عدلت زدگی خوارج ۷
- نتیجه عدالت زدگی بی ولایت در میان خوارج ۷
- قسمت چهارم: راه حل عبور از امتحانات سخت (مراقبت از ولیجه ها) ۸
- باید مراقب ولیجه ها باشیم ۸
- امتحان ها از نخبان جامعه سخت تر خواهد شد، چون شایستگی اش را دارند ۸
- خدا به بندگان خوش سابقه خودش کمک می کند ۸
- بزرگ ترین کمک خدا به مردم مردد مدینه ۹

مقدمه: به امیرالمؤمنین (ع) هم اعتراض می کردند که چرا از تاریخ استفاده می کنی؟

بسم الله الرحمن الرحيم

هرچه جامعه نورانی ما به سمت ظهور و فرج مولایمان حرکت می کند، شایستگی های خودش را بیشتر نشان می دهد، که ان شاءالله همان قوم مقدمه ساز فرج قریب مهدی فاطمه، حضرت ولی عصر (عج) باشد، و به شایستگی های بیشتری هم نائل می شود. در هر نعمت و هر گرفتاری، در هر غم و شادی، همیشه یک نتیجه بیشتر حاصل نمی شود و آن «تثبیت نظام مقدس جمهوری اسلامی» و «اعتلای روح انقلاب» که «احیاء امر اهل بیت و تحکیم ولایت ائمه هدی (ع)» است.

در چنین مناسبت هایی فرصتی پیش می آید که ما با مرور حوادث مهم تاریخی که خداوند متعال سفارش کرده: **وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ (ابراهیم/۵)** ایام الله را باید یاد بکنیم. این حوادث تاریخی و این حماسه های بزرگ که اهل بیت (ع) آفریدند را مرور کنیم، و از آنها درس بگیریم.

در همین مقدمه کلام، نکته ای را عرض کنم که بعضی از اوقات از میان مذهبی ها متأسفانه حرف هایی شنیده می شود، خوب است در این رابطه انسان به این کلام امیرالمؤمنین علی (ع) توجه داشته باشد. وقتی حضرت بعد از واقعه نهروان، مجدداً مردم را برای جنگ با معاویه دعوت کردند، مردم اجابت نکردند و عده بسیار اندکی در اردوگاه حضرت جمع شدند. حضرت متأثر شدند و کلماتی را بیان فرمودند، گفته اند حزن و اندوه به صورت خیلی شدیدی در چهره حضرت مشاهده می شد.

حضرت شروع کردند به بیان مطالبی از تاریخ اسلام. حالا فاصله امیرالمؤمنین علی (ع) تا تاریخ اسلام، فاصله کوتاهی است، اما شروع کردند به بیان نکاتی از آن زمان. فرمودند: آن زمان ما ضعیف تر بودیم، تعدادمان کمتر بود، اما قیام کردیم؛ به مرور خداوند متعال نصرتش را فرستاد و کار به نفع حق تمام شد. داشتند چنین مطالبی را بیان می کردند، که آدم ضعیف النفسی آدم های این جوری زیاد هستند - بلند شد گفت: یا علی! نه تو پیغمبر هستی، نه ما اصحاب رسول خدا هستیم. چرا تاریخ برای ما برای می گویی؟

آقا امیرالمؤمنین علی (ع) غضب در چهره و کلماتشان شدیداً مشاهده شد؛ فرمودند: «مادرت به عزایت بنشیند! من کی گفتم من پیامبر هستم یا شما انصار رسول خدا هستید؟» بعد این جمله را فرمودند: «إِنَّمَا ضَرَبْتُ لَكُمْ مَثَلًا» من یک مثالی برای شما زدم، «وَ إِنَّمَا أَرْجُوا أَنْ تَتَّسَبَّوْا بِهِمْ» من امید دارم شما به آنها تأسی بکنید. همیشه در مقابل بهره گیری از تاریخ ناب صدر اسلام، از حیات مبارک ائمه هدی و اولیاء خدا، موانعی با بهانه های مختلف پیش می آورند. (فقام علی خطیباً فقال: أما بعد أيها الناس فو الله لأهل مصركم فى الأمصار، أكثر من الأنصار فى العرب... فأنتم فى الناس أكثر من أولئك فى أهل ذلك الزمان من العرب. فقام إليه رجل

فقال: ما أنت بمحمد ولا نحن بأولئك الذين ذكرت... فقال له على ع: ثلثتكم الثواكل ما تزيدونني إلا غمًا. هل أخبرتكم أني محمد ص و أنكم الأنصار؟ إنما ضربت لكم مثل، و إنما أرجو أن تتأسوا بهم. (الغارات/ ٣٣١ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ٨٨/٢ و موسوعة التاريخ الاسلامی/ ٣٤٨/٥)

اخیراً بعضی‌ها می‌گویند آقا! چرا شما اینقدر به تاریخ حیات امیرالمؤمنین اشاره و تصریح می‌کنید و می‌خواهید درس و عبرت بگیرید؟ آن زمان شرایط خاص خودش را داشته، رفتار ائمه هدی هم حکمت خاص خودش را داشته، ما هم که توان درک حکمت پنهان در قلوب امامان مان را نداریم. هیچی! به این بهانه‌های خیلی قشنگ می‌خواهند رابطه ما را با تاریخ قطع کنند.

امیرالمؤمنین علی(ع) با برخورد تندشان نشان می‌دهند که این سخن‌ها که ما نباید از تاریخ صدر اسلام استفاده کنیم، سخن باطلی است. در این بحثی که خدمت شما می‌خواهم عرض کنم، می‌خواهیم برویم به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، ببینیم چه مسائلی گاهی از اوقات موجب می‌شد ولایت که نجات‌دهنده جامعه اسلامی است، تضعیف بشود؟ چه مسائلی در تاریخ اسلام موجب می‌شد که علی بن ابیطالب(ع) غریب بماند؟

قسمت اول: هر خوبی می‌تواند ما را از رسیدن به حقیقت خوبی باز دارد

ولایت‌گریزی شیطان با تکیه بر شش هزار سال عبادت موجب رانده شدن او از درگاه خداوند شد

ابتدا عرض کنم هر امری از امور معنوی، هر فضیلتی از فضایل اخلاقی و حتی هر عبادتی از عبادات ما، به سهولت می‌تواند سنگ راه ما قرار بگیرد و ما را از حقیقت عبادت باز بدارد. روز اولی که داستان خلقت انسان آغاز شد، در آغاز ماجرا خدا داستان کوچکی طراحی کرد و اثراتش را هم تا امروز برای ما باقی نگه داشته. یعنی در سریال خلقت آدم و حیات بشر و زندگی و بندگی، این داستان کوچک برای همیشه حضور خواهد داشت.

آن داستان این بود که ابلیس «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» استکبار کرد و به آدم سجده نکرد. «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» (بقره/ ٣٤) ولایت‌گریزی ابلیس وقتی به نمایش گذاشته شد، دیده شد که این ولایت‌گریزی با تکیه به شش هزار سال عبادت بوده است (فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَبَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ أَلْفِ سَنَةٍ) (نهج البلاغه/ خطبه ١٩٢). در اول داستان خلقت حضرت آدم، ما داریم با پدیده‌ای مواجه می‌شویم: با پدیده مخالفت با ولی خدا - حضرت آدم(ع) - توسط کسی که اهل عبادت است.

عبادت می‌تواند به معنای حقیقی کلمه مانع راه عبادت شود. و آنجا بود که وقتی خدا نهیب زد به ابلیس، ابلیس گفت: من جبران می‌کنم، خداوند فرمود: چه کار می‌کنی؟ گفت: به مقداری برایت نماز می‌خوانم که تا حالا کسی نخوانده باشد. این مقدس‌مآبی‌ها پاسخ سختی از پروردگار عالم دریافت کرد. فرمود: «إِنِّي أُحِبُّ مَنْ أَطَاعَ حَيْثُ أُرِيدُ، لَا حَيْثُ تُرِيدُ» من دوست دارم عبادت بشوم آن‌جوری که خودم می‌خواهم، نه آن‌جوری که تو می‌خواهی. (قَالَ الصَّادِقُ ع: ... فَقَالَ إِبْلِيسُ: يَا رَبِّ اغْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْهَا مَلَكٌ

مُفْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَقَالَ اللَّهُ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ) (تفسیر قمی/ ٤٢/١)

پس ببینند دوستان، هر عبادتی، هر علاقه‌ای - یک کسی علاقه به قرآن دارد، یک کسی علاقه به نماز دارد - هر کس هر علاقه خوبی که دارد، باید مواظب باید این علاقه‌های خوب مانعی بر سر راهش قرار نگیرند. ظاهراً اصل موضوع امتحانات انسان و یا مهمترین امتحاناتی که باید ان شاء الله پشت سر بگذاریم تا بتوانیم فرج را در آغوش بگیریم، این است که «خوب‌ها باید مراقبت کنند خوبی‌هایشان مانع حقیقت نورانی خوبی نشود»

اصل امتحانات مربوط به کسانی است که سوابق خوبی دارند

ابلیس به سختی می‌تواند خوبان را به گناه وادار کند، خودش هم گفته، در روایتی هست که یکی از تأسف‌های ابلیس این است: من بندگان خوب خدا را به گناه وادار می‌کنم، بعد اینها با توبه من را هلاک می‌کنند. من آنها را وادار می‌کنم به معصیت، وجدان‌شان درد می‌گیرد؛ بعد ابلیس می‌گوید: باید آنها را وادار کنم به یک گناهی که وجدان‌شان درد نگیرد.

خودش هم همین جور بود، برای اینکه وجدانش درد نگیرد گفت: من جایش نماز می‌خوانم! نگفت می‌روم عرق فروشی، نگفت می‌روم دزدی، نگفت می‌روم قاتل می‌شوم؛ گفت من کارهای خوبی کردم و کارهای خوبی هم خواهم کرد.

تک تک ما که در این مجلس شریف حضور داریم، تک تک ما بچه شیعه‌ها که تأسی به امیرالمؤمنین علی(ع) داریم، باید مسأله عاقبت به‌خیری را مدنظر قرار بدهیم و ارزش فاصله نگیریم.

اصل امتحان برمی‌گردد به ما بچه مذهبی‌ها. اصل امتحان برمی‌گردد به مایی که سابقه خوبی داریم و ان شاء الله لاحقاً خوبی هم داشته باشیم. یک وقت کسی خودش را در امنیت و آسایش ببیند که [بله، حالا ما که الحمدلله بچه مذهبی هستیم]، بلااستثناء همه ما باید متأثر از این معنا باشیم. در قنوت نمازمان چقدر خوب است در بین همه دعاها این دعا را تکرار بکنیم که خدا به ما هدیه داده. «رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران/ ٨) خدایا! بعد از اینکه من را هدایت کردی دست از هدایتم برندار، قلب من را خراب نکن، من را محافظتم بکن.

قسمت دوم: نگرانی از عاقبت به خیری

امیرالمؤمنین(ع) هم نگران عاقبت به‌خیری بود

تک تک ما باید به‌صورت خیلی جدی این سؤال را از خودمان داشته باشیم. ما که ریزه‌خور خان امیرالمؤمنین هستیم و خاک کف پای غلام امیرالمؤمنین، قنبر هم نمی‌شویم، خیلی فاصله داریم با حضرت. هر کسی امشب یا زهرا می‌گوید، هر کسی امشب یا علی می‌گوید، باید در این اخلاق و در این ویژگی شباهت به

حضرت داشته باشد؛ که تا رسول خدا صدا زد: «علی جانم! می بینم در یک ماه رمضان محاسن تو به خون سرت خضاب می شود» آقا بلافاصله پرسیدند: «آیا آن موقع من دین دارم؟»

علی جانم! تو مولود کعبه هستی، تو تضمینی هستی، این همه کلمات را تو شنیده ای، می دانی، دیده ای همه وحی را و همه مراتب عالی معنوی را. قسیم الجنة والنار هستی؛ چرا این سؤال را می کنی؟ چون در روح علی بن ابیطالب ذره ای غرور نیست، ذره ای تکبر نیست. امر خدا در قلب علی (ع) با عظمت است. «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» (نهج البلاغه/خطبه ۱۹۳)

رسول خدا باز ضمانت داد به علی بن ابیطالب، بله علی جانم! تو آن موقع بر نماز خواهی بود، تو آن موقع بر دین خواهی بود. (قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أُنْجِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بَكَ وَ أَنْتَ تَصَلِّي لِرَبِّكَ ... فَضَرْبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْبِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتِكَ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَأَلَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ ص: فِي سَأَلَةٍ مِنْ دِينِكَ) (امالی صدوق/۹۳)

حالا شما فکر می کنید امیرالمؤمنین دیگر خیالش راحت شد و دیگر بحث نگرانی از عاقبت به خیری از مجموعه سرفصل های مناجات های امیرالمؤمنین خارج شده باشد؟ تا ضربت ابن ملجم ملعون به فرق علی اصابت کرد، صدا زد «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» (مناقب ابن شهر آشوب/۱۱۹/۲) این فزت، ما گاهی ترجمه می کنیم در زبان حال ها می گوئیم «راحت شدم»، بله معلوم است امیرالمؤمنین از غم دنیا راحت شد، ولی فزت یعنی فائز شدم، سعادت مند شدم، الحمدلله، سر نماز بودم.

علی جان، یعنی تو تا لحظه آخر نگران عاقبت به خیری خودت بودی؟ ما چه کار باید بکنیم؟ هر کسی نگرانی از عاقبت به خیری اش نداشته باشد، در روایات هست او حتماً دچار مکر الهی شده. (تحف العقول/۳۶۴) اصلاً خود این نگرانی عیب های آدم را جلوی چشم او می آورد. ائمه فرموده اند نگران باش، آرامش نداشته باش برای عاقبت. (امیرالمؤمنین (ع): الخوف جلباب العارفين) (غرر الحکم/۶۶۴) (رسول خدا (ص): لا يزال المؤمن خائفاً من سوء العاقبة) (میزان الحکمة/۴۷۷۲)

حضرت امام (ره) هم نگران عاقبت به خیری خود بودند

یکی از اطرافیان حضرت امام (ره) که ایشان هم فوت کردند، نقل می کنند هنگامی که با حضرت امام در حال قدم زدن بودند، حضرت امام به ایشان می فرماید: «اگر جبرئیل امین الان بیاید از تو بخواهد که یک دعای مستجاب داری، دعا کن، چه می گویی؟» ایشان مثلاً عرضه می دارد که «امام! من می گویم که خدا معرفت به کائنات و همه حقایق عالم را به من عنایت بکند» بعد حضرت امام سکوت می کنند. ایشان می گوید: «من از امام پرسیدم: امام! ببخشید. جسارت می کنم، خود شما اگر جبرئیل امین بیاید از شما بپرسد، شما چی می گویید؟» بلافاصله امام می فرماید: «من از خدا می خواهم عاقبتم را ختم به خیر کند.»

روح انسان های بزرگ همیشه این نگرانی را دارند، و این نگرانی سلامت بخش است. هر کسی را درش احتمال خطا دیدید، او را سفارش کنید به توجه به عاقبت به خیری و هر کسی را درش احتمال خطا هم ندیدید،

مطمئن باشید او نگران عاقبتش هست. فرض دیگری قابل تصور نیست. بحث بر سر ما بچه مذهبی هاست. امام زمان (ع) هم برای عاقبت به خیری ما دعا می کنند. ما هم باید برای عاقبت به خیری به خدا التماس کنیم.

بخشی را می خواهم عرض کنم که آینده پیش روی ما را ان شاءالله یک گوشه ایش را بتواند برای ما روشن کند، بصیرت نسبت به آینده داشته باشیم، بعضی ها بصیرت به گذشته دارند، بعضی ها بصیرت نسبت به حال دارند، بعضی ها بصیرت نسبت به آینده هم دارند. ولی بصیرت به آینده در فضایی پدید می آید که دل پاک باشد و دل با نگرانی نسبت به آینده پدید خواهد آمد.

مسأله عاقبت به خیری مسأله ای است که امیرالمؤمنین کسی را دیدند، که رنگ از رخسارش پریده، آثار خوف در صورتش هست، فرمود: حالت چگونه است؟ گفت: آقا! می ترسم از خدا. آقا فرمود: «نترس، گناه نکن نترس! مگر اینکه از عاقبت به خیری بترسی» البته کلام طولانی است، مختصر عرض کردم. اگر از عدل خدا می ترسی، گناه نکن نترس، مگر اینکه از عاقبت به خیری بترسی. (نظر امیرالمؤمنین علی (ع) إِلَى رَجُلٍ فَرَأَى أَثَرَ الْخَوْفِ عَلَيْهِ، ... فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ خَفَ ذُنُوبَكَ وَ ... ثُمَّ لَا تَخَفِ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَا يَظْلِمُ أَحَدًا وَ لَا يُدْبِيهِ فَوْقَ اسْتِحْقَاقِهِ أَبَدًا. إِلَّا أَنْ تَخَافَ سُوءَ الْعَاقِبَةِ) (میزان الحکمة/حدیث ۵۴۵۸۸)

حالا دعا کنیم، همه با قلب نگران، خوف و شوق توأمان این دعا را آمین بگویند. آقا هم برای تک تک ما از سوز دل آمین خواهند گفت، چه توفیق بزرگی، خدایا، عاقبت همه ما را ختم به خیر بگردان! این صفا اگر در دلی پیدا شد و جامعه ای اگر این روحیه را پیدا کرد، آماده دریافت بصیرت خواهد شد، روح سلامت شد، اندیشه هم درست کار خواهد کرد. با این مقدمه روحی، می شود بصیرت افزایی کرد.

اثر «نگران نبودن از عاقبت به خیری» در تصور غیرمذهبی ها از مذهبی ها

قبل از اینکه بحث اصلی را عرض کنم، نکته دیگری عرض کنم. خیلی وقت ها غیرمذهبی ها از بچه مذهبی ها خوش شان نمی آید؛ حالا زیاد وارد جزئیاتش نشویم، اما از دور فکر می کنند که بچه مذهبی ها خودشان را می گیرند. ممکن است اشتباه هم بکنند، ولی یک دلایل روانی ای وجود دارد که این تصور را می کنند.

مثلاً می بیند خودش که نماز نمی خواند، و تو نماز می خوانی. پس او پیش خودش خودبه خود داوری می کند که «او که نماز می خواند، لابد نمازخوان را آدم حساب نمی کند، پس حتماً من را هم آدم حساب نمی کند، پس او علی القاعده دارد برای من قیافه می گیرد.»

باید مؤمنین تواضع بیشتری داشته باشند. ما چه کار کنیم غیرمذهبی ها هم ان شاءالله به راه بیایند؟ چه بسا بیایند از ما بزنند جلو. ما که خودمان خیلی ضعیف هستیم، بنده خودم را عرض می کنم. چه کار کنیم؟ یکی از راههای این است که بچه مذهبی ها با نگرانی از عاقبت به خیری عجب را در خودشان از بین ببرند. عجب، خودش را در اطراف پلک آدم نشان می دهد. زیاد هم نمی خواهد کسی چشم برزخی داشته باشد.

گاهی مردم کسی را می بینند و می گویند: «این آقا مطمئن است به خودش. چه از خودم تشکر است.» مردم هم می فهمند، مردم مثل اولیاء خدا چشم برزخی ندارند روح ما را ببینند، ولی یکی از مکاشفاتی که برای

مردم عادی و غیرمذهبی هم ممکن است، همین است. گاهی یک دفعه‌ای اهل مکاشفه می‌شوند. بعضی‌هایشان درست فکر می‌کنند که ما قیافه می‌گیریم. اما وقتی که من و شما نگران عاقبت به‌خیری‌مان باشیم، او احساس آرامش می‌کند پیش ما. می‌گوید: «بابا! این‌همه نماز خوانده، اما خودش را برتر از من نمی‌داند. شوخی‌هایش را دارد، اما این هم نگران عاقبت به‌خیری‌اش است. از من بیشتر دارد گریه می‌کند.» اگر ما نگران عاقبت به‌خیری‌مان باشیم،

بچه مذهبی‌ها! محافل دعا را رونق ببخشند، مذهبی بودن که کافی نیست، کجا گریه می‌کنی؟ کجا ضحک می‌زنی؟ در کدام جلسه؟ کدام نماز شب؟ «نه! ما کلاً بچه مذهبی هستیم» کلاً بچه مذهبی فایده ندارد. بچه مذهبی یعنی از گنه‌کار بیشتر گریه می‌کند، بیشتر توبه می‌کند، بیشتر تمنا می‌کند. اگر این فرهنگ ما باشد، یکی از نتایجش همین است که دیگران پیش ما راحت‌تر خواهند بود. احساس راحتی می‌کنند. کم‌کم شاید به راه آمدند و احتمالاً از ما هم جلو بزنند.

این نگرانی باید باشد، در فرهنگ جامعه حسابی جا بیفتد. نمی‌دانم باید چه طرحی ریخت که در فرهنگ جامعه جا بیفتد، رسانه‌ها چگونه باید عمل کنند؟ چون رسانه‌ها دأب‌شان بر این است که احترام بگذارند به مردم، تشویق کنند، تقدیر کنند، تحویل‌مان بگیرند. در رسانه معمولاً این‌جوری است.

یک دفعه‌ای ما اشتباه نگیریم که اینها همه‌اش مال ماست! ما این هستیم. می‌بینی که بیست و چهار ساعت داریم از خودمان تعریف می‌کنیم؛ نمی‌شود هم که تعریف نکرد، باید چه کار کرد؟ این هوشمندی می‌خواهد. نه اینکه در رسانه هم بیایند مدام مؤمنین را جلوی چشم همه زمین بزنند، خرابی‌هایشان را نشان بدهند. ظرافت دارد.

قسمت سوم: تقدم تثبيت ولايت بر اجراء عدالت

عدالت، یکی از موانعی که انسان را از حقیقت خوب بودن باز می‌دارد

اما برای تضمین آینده، فقط نگرانی کافی نیست. فقط این دل نورانی کافی نیست. عقل نورانی هم لازم است. ما باید بنشینیم با همدیگر فکر کنیم ببینیم چه امتحانات دیگری مانده که از ما باید گرفته شود؟ چه مراحل دیگری را باید پشت سر بگذاریم؟ به تاریخ برگردیم، مثلاً ببینیم علل غربت امیرالمؤمنین علی(ع) چی بوده، یکی یکی ریشه‌هایش را در وجود خودمان و در جان جامعه نابود کنیم.

وقتی به تاریخ برمی‌گردیم، یکی از صحنه‌های عجیب و غریبی که در تاریخ می‌بینیم این است که گاهی از اوقات از همان جنس اتفاقاتی که عرض کردم، یک کار خوب، یک فضیلت، دوست داشتن قرآن، دوست داشتن نماز، می‌آید سنگ سر راه آدم می‌شود و آدم یک دفعه‌ای از حقیقت خوب بودن باز می‌ماند، یکی از این جور موانع که البته خودش خیلی خوب است، عدالت است.

مفهوم عدالت، مفهوم قشنگی است، مفهوم دلچسپی است، مفهوم دلنشینی است، ولی باید مواظب باشیم این مفهوم یک‌وقت عامل ولایت‌گریزی یا ولایت‌ستیزی ما نشود. یکی یکی همه‌مفاهیم را باید برویم سراغش. همه خوبی‌ها می‌توانند مانع بشوند. در هر کسی، در هر مقطعی نگاه بکنی همین‌طور است.

مالک اشتر گاهی بر سر رعایت عدالت از علی بن ابیطالب(ع) سؤال می‌کرد

این امتحانی که ما داریم با هم از آن صحبت می‌کنیم، امتحان فوق‌العاده پیچیده، دقیق و قابل تأملی است. تک تک ما هم در معرض هستیم، هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که این حرف مال من نیست. مالک اشتر گاهی بوده سر عدالت داشتن و رعایت عدالت از علی بن ابیطالب(ع) سؤال کرده. گفته: «آقا! این عدالت است ابن عباس را شما گذاشتی؟ فامیل گذاشتی آقا؟!» آقای مالک!

حضرت هم برای مالک اشتر توضیح دادند. فرمودند اولاً من که حسن و حسینم، یا فرزندان برادرم جعفر یا عقیل را که نگذاشتم، فامیل درجه یک آن‌جوری که تو فکر می‌کنی که نیست، ثانیاً حالا من از ابن عباس بهتر مگر سراغ دارم؟ و توضیحات دیگری دادند که به تفصیل به جای خودش باید بحث بشود. (قَالَ لَمَّا وَلِيَ عَلِيُّ عَ نَبِيَّ الْعَبَّاسِ... فَهَلْ وَوَلَّيْتُ حَسَنًا أَوْ حُسَيْنًا أَوْ أَحَدًا مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ أَخِي أَوْ عَقِيلًا أَوْ أَحَدًا مِنْ وَلَدِهِ... وَوَعَدُ فَإِنْ عَلِمْتُ أَحَدًا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُمْ فَأَتَيْتُ بِهِ) (شرح ابن ابی‌الحدید/ ۹۹/۱۵) ببینید ما کارمان دارد به کجا می‌رسد، رشد جامعه ما دارد ما را به چه دقت‌هایی در تاریخ می‌رساند.

خوارج به‌خاطر عدالت به امیرالمؤمنین اعتراض می‌کردند

از اینجها شروع می‌شود، تا اینکه خوارج گیر می‌دادند به علی بن ابیطالب(ع) که شما فلان‌جا عدالت را رعایت نکردید؛ این اشعث کیست که پیش شماست؟ اشعث یک منافق حرفه‌ای است، اصلاً آدم ویژه‌ای است؛ بعد از رسول خدا هم کافر شده بود، بعد دوباره برگشت مسلمان شد. کسی است که دخترش در قتل امام حسن مجتبی(ع) دخالت داشته، فرزندانش در کربلا جنایت کردند. اشعث آدم ویژه‌ای است. آن‌وقت خوارج گیر می‌دادند به امیرالمؤمنین(ع)، یکی از دلایل ناراحتی‌شان از حضرت، اشعث بود. (نامه رئیس خوارج به امیرالمؤمنین(ع): ... فلما حميت الحرب و ذهب الصالحون عمار بن ياسر و أبو الهيثم بن التيهان و أشباههم اشتمل عليك من لا فقه له في الدين و لا (له) رغبة في الجهاد، مثل الأشعث بن قيس و أصحابه و استنزولك حتى ركنت إلى الدنيا حين رفعت لك المصاحف مكيدة، فتسارع إليهم الذين استنزولك) (انساب الاشراف/ ۲/ ۳۷۰) (موسعة التاريخ الاسلامي/ ۵/ ۲۴۰) (ابن ابی‌الحدید در مورد نقش ویژه اشعث: كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَاصْلُهُ الْأَشْعَثُ) (شرح ابن ابی‌الحدید/ ۲/ ۲۷۸) (برای توضیحات بیشتر در مورد شخصیت اشعث، رک: مکاتیب‌الائمة/ ۱/ ۲۲۶)

موسی بر سر عدالت به خضر اعتراض کرد

این قصه همه جا هست، خیلی باید مراقبت کرد. این دوتا مفهوم را کمی با همدیگر مقایسه کنیم. تا می‌رود به آن اوج که می‌رسد، یک دفعه‌ای می‌بینی حضرت موسی بن عمران با خضر همراه است، همین‌جور سؤال‌ها را از خضر می‌کند. آقای خضر هم می‌گوید: آقای موسی بن عمران! مگر بهت نگفتم سؤال نکن؟ آخر سر هم موسای نازنین که نتوانست سؤال نکند. گفت: «آخر تو زدی یک بچه‌ای را کشتی!» موسی عدالت‌گرایی‌اش را چه کار کند؟ یک دفعه‌ای متوقف شد. آقای موسی...، آقای خضر هم فرمود خدا حافظ شما. (کهف/۶۶-۷۸)

اصلاً این خودش یک امتحان است عزیز دل من! عدالت را آدم دوست دارد، عاشقش است؛ یک جاهایی، یا نمی‌شود عدالت را اجرا کرد، باید با ولایت همراه باشی، یک جاهایی اصلاً آن چیزی که تو فکر می‌کنی عدالت نیست و باید همراه باشی.

معاویه هم مشکلی با علی بن ابیطالب بر سر عدالت بود

معاویه هم مشکلی با علی بن ابیطالب عدالت بود. برگشت گفت قاتلین عثمان را به من تحویل بده، من خودم را تسلیم تو می‌کنم، من با تو بیعت می‌کنم. (فَأَمَكُنِي مِنْ قَتَلَةِ عُمَانَ حَتَّى أَقْتَلَهُمْ وَ أَسَلِمَ الْأَمْرَ لَكَ وَ أَبَايَكَ أَنَا وَ جَمِيعُ مَنْ قَبَلِي مِنَ أَهْلِ الشَّامِ) (مستدرک الوسائل ۱۲۳/۷ و بحار الانوار/۱۴۳/۳۳) این پیغام را ابوالدرداء و ابوهیره از جانب معاویه برای علی بن ابیطالب (ع) آوردند. بعد حضرت پاسخ می‌دهند.

دقت کنید! آقای معاویه می‌گوید من ولی خون عثمان هستم، می‌خواهم قصاص کنم. بیعت ما با شما باشد بعد از اجرای عدالت. شما اول قاتلین عثمان را تحویل ما بده. البته همه شما بزرگواران می‌دانید که چقدر امیرالمؤمنین مخالفت می‌کردند با آن شورش که علیه عثمان شد، به‌ویژه با قتل عثمان مخالفت می‌کردند، ولی مردم سخن علی بن ابیطالب (ع) را گوش ندادند. لذا معاویه اگر می‌توانست می‌گفت شما قاتل هستی. ولی نمی‌چسبید این حرف. لذا می‌گفت عدالت را اجرا کن. آن وقت ببینید حضرت چه دقتی در این کلام دارند؛ می‌فرمایند:

پاسخ امیرالمؤمنین (ع) به معاویه: اول ولایت بعد عدالت

«وَالْوَجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ إِمَامُهُمْ أَوْ يُقْتَلُ. ضَالًّا كَانَ أَوْ مُهْتَدِيًّا، مَطْلُومًا كَانَ أَوْ ظَالِمًا؛ أَنْ چيزی که واجب است در حکم خدا و حکم اسلام، بعد از اینکه امام‌شان فوت می‌کند یا کشته می‌شود، چه آن امام مقتول خوب باشد یا بد - برای یک همچین عدالت مهمی؛ یعنی موضوع اجرای عدالت یک چیز خیلی مهمی است - أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَلَا يُحْدِثُوا حَدَثًا وَلَا يُقَدِّمُوا يَدًا وَلَا رِجْلًا وَلَا يَبْدَعُوا بِشَيْءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لِنَفْسِهِمْ إِمَامًا عَاقِبًا وَرِعًا عَارِفًا بِالْقَضَاءِ وَ السُّنَّةِ يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ؛ هیچ‌کس نباید هیچ کاری بکند، - قتل اتفاق افتاده، از این بالاتر؟ اما هیچ‌کس نباید هیچ کاری بکند - اول باید با یک امام بیعت کنند. اول باید آن امام وضع جامعه را تثبیت کند. (همان منبع)

آینجاست که من عرض می‌کنم ولایت بر عدالت مقدم است و مبدا تو یک دفعه‌ای بهانه کنی عدالت را علیه ولایت بشوری. «أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا» وقتی امر ولایت تثبیت شد، بعداً. الان چه وقت از عدالت دم زدن است؟ البته حضرت در جاهای دیگر کلمات دیگری هم دارند که فرصت نیست. ابوهیره و ابوالدرداء را هم فرصت نیست که معرفی کنم. اما بعد از اینکه حضرت همین کلام را توضیح می‌دهند، اینها ساکت شدند.

حتی حضرت در فراز بعدی، جملاتی دارند که طولانی می‌شود اگر بخواهم برای شما بخوانم. می‌فرمایند: این امامی که مردم باهاش بیعت می‌کنند که استقرار ولایت بر اجرای عدالت مقدم است، این امام از طرف خدا انتخاب شده باشد، یا مردم خودشان این امام را انتخاب کرده باشند، فرقی نمی‌کند. حتی این بحث مال امام معصوم هم نیست. (إِنَّ أَوَّلَ مَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ ... أَنْ يَخْتَارُوا إِمَامًا إِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ لَهُمْ ... وَإِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاهُمْ النَّظَرَ فِي ذَلِكَ وَ الْإِخْتِيَارَ) (همان منبع)

بعد فرمودند: حالا معاویه کدام را قبول دارد؟ من را هم مردم انتخاب کردند هم خدا. پس معاویه اول باید تکلیفش با ولایت را مشخص کند، بعد برویم سراغ عدالت. (فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ سُمُّهُ جَعَلَ الْإِخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّةِ ... فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِيَّ وَ اخْتَارُونِي بِإِجْمَاعٍ مِنْهُمْ، وَ إِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ وَ لَهُ الْخَيْرَةُ، فَقَدِ اخْتَارَنِي لِلْأُمَّةِ وَ اسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ...) (همان منبع)

ابوالدرداء و ابوهیره همان‌جا گفتند شما راست می‌گویید. رفتند پیش معاویه پاسخ امیرالمؤمنین را به او هم گفتند؛ معاویه هم حرفی نزد و سؤال‌های دیگری کرد. آن دو نفر هم گفتند پس ما دیگر رفتیم، خداحافظ. حرف علی حق بود.

ولایت بر عدالت مقدم است، و اول باید ولایت در جامعه تثبیت شود. اشتباهات را من دیگر ریز و درشتش را برشمردم دیگر. باز به تاریخ مراجعه می‌کنیم:

در صلح حدیبیه به بهانه عدالت مقابل پیامبر ایستادند

شاید اولین جایی که علناً جلوی پیامبر اسلام (ص) ایستادند در صلح حدیبیه بود. طرف بلند شد که حالا اسمش را نمی‌برم، گفت: آقا! یعنی چی شما صلح را قبول کردید؟ خدا دستور داد بیعت بکنند، تحت الشجره. آقا! مردم تا آن آدم معترض را راضی نکردند کسی با پیغمبر اکرم بیعت نکرد. چقدر غریب بود حضرت. (تفسیر قمی/۲/۳۰۹)

«ابن زهیر» در تقسیم غنایم، به عدالت پیامبر خدا اعتراض کرد

در داستان غزوه حنین، در تقسیم غنایمی که بعدش رخ داد، پیامبر گرامی اسلام به مصلحت‌هایی غنایم را زیاد و کم تقسیم می‌کردند، آن وقت یک نفر به نام ابن زهیر برگشت گفت: «آقا! این عدالت است؟» بین! دارد به پیغمبر می‌گوید: «این عدالت است؟» (أَقْبَلَ رَجُلٌ ... بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ، فَسَلَّمَ وَ لَمْ يَخْصُ النَّبِيَّ ص، ثُمَّ قَالَ: قَدْ رَأَيْتَكَ وَ مَا صَنَعْتَ فِي هَذِهِ الْغَنَائِمِ. قَالَ ص: وَ كَيْفَ رَأَيْتَ؟ قَالَ: لَمْ أَرَكَ عَدَلْتَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ: وَ يُلَکَ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْعَدْلُ عِنْدِي فَعِنْدَ مَنْ يَكُونُ؟) (ارشاد مفید/۱/۱۴۸ و ارشاد با ترجمه محلاتی/۱/۱۳۵)

می چسبد آقا! می چسبد آدم با کلمه، مفهوم و حتی مصداق عدالت بخواید با مقام منبع ولی خدا و ولایت دریفتند. ما باید از این امتحان‌ها عبور کنیم.

مراقب باشیم شیرینی عدالت ما را بر علیه ولایت نشوراند

هرکس از این مرحله عبور کرد، دیگر من بعید می‌دانم مرحله دیگری باقی بماند، امتحانی سخت‌تر از این باقی بماند. عدالت امری است که شیرینی فوق‌العاده‌ای دارد، حضرت زهرا (س) می‌فرمایند: عدالت را خدا واجب کرده، «تسکیناً للقلوب» مایه آرامش دل‌هاست. (فَرَضَ اللَّهُ ... وَ الْعَدْلَ تَسْكِينًا لِلْقُلُوبِ) (من لایحضره الفقیه ۵۶۷/۳) و در کلام دیگری می‌فرماید: عدالت از آب گوارا برای آدم تشنه، لذیذتر است. (الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصَيِّبُهُ الظَّمَانُ) (کافی ۱۴۶/۲) امام صادق (ع) در کلام دیگری می‌فرماید: عدالت مانند شهد عسل برای انسان شیرین است. (الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ) (کافی ۳۸۵/۱) قرآن هم شیرین است، نماز هم برای اهل نماز شیرین است. ولی همه این شیرینی‌ها را باید مواظبت کرد.

جامعه‌ای که بصیرت داشته باشند، عموم مردم یا خواص جامعه که بصیرت داشته باشند، خودشان را به سرعت ان‌شاءالله می‌رسانند به وجود حضرت. چیزی نیست فلسفه انقلاب ما، جز اینکه محیطی، کارگاهی پدید آمده، به تاریخ نگاه کنیم، درس و عبرت بگیریم برویم جلو. و تا حالا هم همین‌جور بوده، از این به بعد هم همین‌جور خواهد بود.

از «عدالت‌زدگی منهای ولایت» باید فرسنگ‌ها فاصله بگیریم

از آن طرف عدالت‌زدگی من یک کلمه زدگی را اجازه بدهید استفاده کنم—منهای ولایت، کار را به جاهای خیلی ناجوری می‌رساند. خوارچ نمونه عجیب و غریب این نوع عدالت‌زدگی در تاریخ هستند. من این مثال را می‌زنم، تا همه خوبان هزاران فرسنگ از این بدی فاصله بگیرند.

آخر بعضی از بدی‌ها هستند همین که انجام ندادی کافی است. ولی بعضی از بدی‌ها را باید از شون فاصله گرفت. اینها ذوق بنده نیست. طراحی‌های قرآن است. مثلاً یک‌جایی می‌فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (انعام/۱۵۲) به مال یتیم اصلاً نزدیک نشو. ببین! فاصله بگیر، برو آن طرف‌تر، برو آن طرف‌تر. اصلاً کلمه ورع یعنی همین. تقوا یعنی گناه نکن، اما ورع یعنی فاصله بگیر. در توصیف اصحاب حضرت، گفته‌اند اینها اهل ورع هستند.

ما برای چه داریم این بدی‌ها را در جامعه خودمان می‌گوییم؟ واقعاً مردم ما، نخبگان و خواص جامعه ما از این بدی‌ها بری هستند. ولی بحث سر فاصله است. الان دشمن سانت گذاشته فاصله اندازه بگیرد. اگر شما فاصله‌ات را از هزار کیلومتر بکنی نهصد کیلومتر، او رویش حساب می‌کند. خوارچ این عدالت‌گرایی عجیب را داشتند، البته می‌دانید خوارچ قرآن‌زدگی هم داشتند؛ چه قرآنی می‌خواندند!

قرآن‌زدگی خوارچ مانند عدالت‌زدگی خوارچ

کمیل داشت دنبال امیرالمؤمنین می‌رفت، ایستاد برای یک مناجات قرآنی نیمه‌شب، آقا فرمود: کمیل! ایستادی؟ برویم. گفت: آقا! نگاه کن چه قرآنی است. دلم را برده، نیمه‌شب دارد گریه می‌کند قرآن می‌خواند. چه صفایی. آقا فرمود: بیا برویم! بعدها حضرت یکی از کشته شده‌های خوارچ را حضرت نشان دادند، فرمودند: «این را می‌شناسی؟ آن صدای قرآن آن شب مال این بود»

(فَوَصَلَ فِي الطَّرِيقِ إِلَى بَابِ رَجُلٍ يَتْلُو الْقُرْآنَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ يَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَى «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّثُ الْآخِرَةَ وَ يُرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» بِصَوْتٍ سَجِيٍّ حَزِينٍ. فَاسْتَحْسَنَ كُمَيْلٌ ذَلِكَ فِي بَاطِنِهِ وَ اعْجَبَهُ خَالُ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقُولَ شَيْئًا. فَالْتَفَتَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَيْهِ وَ قَالَ: يَا كُمَيْلُ لَا تُعْجِبَكَ طَنَطْنَةُ الرَّجُلِ. إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ سَأَلْتَنِيكَ فِيمَا بَعْدَ... وَ مَضَى مُدَّةً مُتَطَوَّلَةً إِلَى أَنْ أَلَّ (رسید) خَالُ الْخَوَارِجِ إِلَى مَا أَلَّ وَ قَاتَلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ... فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِلَى كُمَيْلِ بْنِ زَيْدٍ... فَوَضَعَ رَأْسَ السَّيْفِ عَلَى رَأْسِ مِنْ تِلْكَ الرَّؤُوسِ وَ قَالَ: يَا كُمَيْلُ «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا» (ارشادالقلوب/۲۲۶/۲)

خوب شد سه مرتبه برای عاقبت به‌خیری‌مان دعا کردیم. و آلا رفقا! هر خوبی‌ای که داریم سنگ راه ما خواهد شد.

اول انقلاب داشتیم کسانی مبارز بودند، ضد آمریکا بودند، همین مبارزه ضد آمریکایی‌شان شد سنگ راه‌شان، شدند ضد امام. همه چیز می‌تواند سنگ راه باشد. ما الحمدلله امشب دعا کردیم، یک چند دقیقه‌ای است نگران نیستیم، اما از این جلسه بیرون رفتیم باز هم باید دعا کنیم.

نتیجه عدالت‌زدگی بی‌ولایت در میان خوارچ

خوارچ داشتند رد می‌شدند، سر راه عبدالله بن خباب را گرفتند، گفتند: پدر تو از اصحاب پیغمبر بود، از پیامبر حدیثی برای ما نقل کن. نکاتی را بیان کرد. اینها وقتی دیدند محبت علی بن ابیطالب در دل ایشان هست، گفتند: می‌کشیمت. همان وقتی که می‌خواستند ایشان را بکشند - چه بدجوری هم کشتند - یک خوک از آنجا رد می‌شد، (خدا را نگاه کن، وقتی می‌خواهد تاریخ را طراحی کند، چگونه حجت را تمام می‌کند!) یک خوک داشت رد می‌شد، یکی از آنها نیزه‌ای زد به این خوک و آن را کشت. مال یک نصرانی بود.

یک دفعه‌ای آن یکی گفت: «این حیوان مال مردم بوده، چرا زدی؟» حالا خوک بوده، (خدا! یا! خوک از کجا آوردی آنجا پیدا کردی آوردی؟ نصرانی از کجا پیدا کردی آنجا؟ می‌خواهی جنست جور بشود، همه مقدرات را درست می‌کنی.) گفتند: آقا از صاحبش اجازه بگیریم، حلال بکند، به نصرانی گفتند: آقا! ببخشید ما حیوان شما را زدیم، گفت نه اشکالی ندارد؛ گفتند: نه! باید پولش را بدهیم...»

بعد عبدالله بن خباب برگشت گفت: «آقا! خب پس شما که اینقدر عدالت دارید، خب من را هم نزدیک دیگر.» گفتند: چرا تو را نزدیک؟ تو را که اتفاقاً خیلی خوب هم می‌زدیم. گذاشتش روی جسد همان خوک،

سرش را گوش تا گوش بریدند. خانمش ضجه، ناله، آخر به چه گناهی؟ فقط به دلیل محبت علی بن ابیطالب؟ خانمش هم باردار، با آن وضع فجیعی که نگویم به قتل رساندند. (فطلب صاحب الخنزیر حتی أرضاه، فقال ابن خباب: لئن كنتم صادقین فیما أرى و أسمع إنى لآمن من شركم. قال: فجاؤا به فأضجوه على شفير نهر و القوه على الخنزیر المقتول فذبحوه علیه، فصار دمه مثل الشراك قد امد قر فی الماء و أخذوا امرأته فبقروا بطنها و هی تقول: أما تتقون الله؟! و قتلوا ثلاث نسوة كن معها) (انساب الاشراف/ ۳۶۸/۲) (باندکی اختلاف: شرح ابن ابی الحدید/ ۲۷۹/۲)

عدالت زدگی بی ولایت گاهی کار آدم را به اینجا می‌رساند! یک دفعه‌ای از دروازه نمی‌رود، از یک سوزن می‌خواهد رد شود. حساس است. اگر حساس نبود که باید به دستگاه خدا باید شک می‌کردیم، اگر اینقدر دقیق نبود که اصلاً روح انسان این خدا را نمی‌پسندید. اگر مسائل اینقدر موشکافانه نبود، پس این عقل را خدا برای چه به ما داده؟ عدالت‌گرایی بدون ولایتمداری گاهی مسائل را به یک‌جایی می‌رساند. البته همه‌جا محل‌های اتمام حجت وجود دارد و خدا لطف خواهد کرد و لطفش را هم شامل حال بندگانش می‌کند.

قسمت چهارم: راه‌حل عبور از امتحانات سخت (مراقبت از ولیجه‌ها)

عرضم را با این نکته تمام کنم. آیا واقعاً این امتحانات از ما گرفته خواهد شد؟ بله از کوچکترین خصلت‌های ما هم استفاده خواهد شد. باید مواظب باشیم. راه حلی وجود دارد، یک راه حلی که در قرآن هست، در زیارت جامعه هست.

باید مراقب ولیجه‌ها باشیم

ما در زیارت جامعه می‌خوانیم «بَرُّتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؛ ای اهل بیت عصمت و طهارت! ما براءت می‌جوئیم از دشمنان شما ... وَ مِنْ كُلِّ وَليجَةٍ دُونِكُمْ؛ از هر ولیجه‌ای غیر از شما (من لایحضره الفقیه ۶۱۵/۲ و مفاتیح‌الجنان/ زیارت جامعه) این ولیجه در آیه قرآن هم آمده است: کسانی که مؤمن هستند، «و لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَبِيرَ بِنَا تَعْمَلُونَ» (توبه/ ۱۶).

در لغت نگاه کردم ببینم این ولیجه یعنی چی که مؤمنین نباید غیر از خدا و رسولش و مؤمنین - مؤمنین، در روایت دارد اهل بیت عصمت و طهارت و کسانی که در آن مسیر هستند (کافی/ ۴۱۵/۱) - ولیجه‌ای انتخاب کنند. ولیجه عبارت عجیبی است. در جاهای دیگر هم مدام وقتی ما در خانه اهل بیت می‌رویم، می‌گوییم: «ما از هر ولیجه‌ای بیزاری می‌جوئیم.»

در لغت که نگاه می‌کنی می‌بینی این‌جوری نوشته: «ولیجه یعنی کسی که در قلب آدم نفوذ می‌کند. فکر و دل آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ممکن است رفیق باشد، ممکن است فامیل باشد، هر کسی ممکن است

باشد. (الولیجَه بمعنی ما یَتَّصِفُ بالولوج و الاتِّصال و الارتباط القلبی الباطنی بالنفوذ و الإلقاء و التأثیر، كما فی الخواصّ من الأحباب و الأصحاب و الأرحام. یراد منها ما یكون نافذا فی قلوبهم و مؤثرا فی أفکارهم و ملقنا فیهم خلاف قول الله و رسوله) (التحقیق فی کلمات القرآن، علامه سیدحسن مصطفوی/ ۱۳/ ۱۹۸) اینها را به‌شدت باید مراقبت کرد. آدم گاهی مقابل رفیقش نمی‌تواند بگوید نه. آدم باید راه‌ها را ببندد. این یکی از تضمین‌هاست برای اینکه مبدا انسان از مسیر خارج بشود.

بعد امام باقر(ع) می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْوَلَاتِجَ فَإِنَّ كُلَّ وَليجَةٍ دُونَنَا فَهِيَ طَاغُوتٌ» (تفسیر عیاشی/ ۲/ ۸۳ و وسائل الشیعه/ ۲۷/ ۱۳۳) طاغوت عبارت خیلی عجیب و غریبی نیست، امام باقر(ع) می‌فرماید: هر ولیجه‌ای غیر از ما اهل بیت می‌شود طاغوت. اصلاً اگر تو خیلی تحت تأثیر رفیقت هستی، می‌شود طاغوت. این یک نکته برای راه نجات.

امتحان‌ها از نخبگان جامعه سخت‌تر خواهد شد، چون شایستگی‌اش را دارند

یک مزه هم عرض کنم و عرض تمام. امتحان‌های ما سخت‌تر خواهد شد؟ بله. چون شایستگی‌اش را داریم. امتحان‌ها از نخبگان جامعه سخت‌تر خواهد شد؟ بله، چون شایستگی‌اش را دارند. همه ما تحت فشار بیشتر قرار می‌گیریم؟ بله. این زیباست، علامت ظهور حضرت است، اینها قواعد ظهور حضرت است، نه اینکه به حوادث حاشیه‌ای بپردازیم. ما باید لایق باشیم دیگر، و اینها راهش است.

خب در این امتحان‌های سخت، چه عاملی ما را نجات خواهد داد؟ یکیش را عرض کردم، راه‌های مختلفی هم که وجود دارد، همه می‌دانید. ابتدای بحث عرض کردم که نگرانی از عاقبت به‌خیری خودش خیلی تطهیر کننده است. «مِنْ كُلِّ وَليجَةٍ» هم خیلی تطهیر کننده است.

خدا به بندگان خوش سابقه خودش کمک می‌کند

ولی یک نکته‌ای هم عرض کنم و بر بال عرشی چنین مزه‌ای سوار بشوید و پرواز کنید به کوچۀ بنی‌هاشم. خدا خودش کمک می‌کند! خدا مگر بندگان خودش را که خوش سابقه هستند رها خواهد کرد؟ خدا هم وقتی امتحان سخت از بنده‌اش می‌کند، یک دفعه‌ای آیه بسیار روشنی هم بهش نشان می‌دهد. حتی دیدید که به آن خوارج هم خدا رحم کرد.

جلوی چشم خوارج آن داستان خوب را اجرا کرد، بعد آن بی‌گناه را کشتند. دیگر آن خوارجی که آنجا هستند روز قیامت حرفی ندارند به خدا بزنند. به او می‌گویند: «چرا اغفال شدید؟ خوک رحم دارد، بعد او رحم ندارد؟»

خدا کمک‌های عجیب و غریب می‌کند. نگاه کنید، می‌بینید. خدا مهربان است، خدا به فرعون هم مهربان بود، موسای عمران را فرستاد به سمت فرعون، بهش فرمود: «موسای من، باهش نرم صحبت بکنی‌ها! او طغیان کرده.» (ادّهباً إلی فرعون إِنَّهُ طَغَى. فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَبِئْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (طه/ ۴۳ و ۴۴) خدایا! تو طرفدار فرعون هستی یا موسی؟

خدا به تک تک ما کمک بزرگ خواهد کرد، محبت فراوان خواهد کرد. و ما به این محبت مستظهر هستیم. پشتیبان ما این محبت ویژه خداست.

بزرگ‌ترین کمک خدا به مردم مردد مدینه

دل‌هایتان را شاد کردم یا نه؟ حالا روضه. خدا در امتحان سختی که از مردم مدینه گرفت، و واقعاً آن امتحان سخت بود، یک کمکی بهشون کرد که در کل عالم خلقت خدا چنین کمکی به کسی نکرده. چه کمکی کرد؟

شما فکر کنید برای هدایت یک قوم، برای اتمام حجت در سخت‌ترین بحران‌ها آیا کمکی از این بالاتر امکان دارد؟ یک‌دفعه‌ای در مدینه، در میان آن مردم مردد، آن مردم از حق فاصله گرفته، صدای ناله فاطمه بلند شد، صدای گریه فاطمه زهرا بین در و دیوار بلند شد و همه مردم از این صدا باخبر شدند.

امام زمان! عذرخواهی می‌کنم، حضرت زهرا می‌توانست اگر در به پهلویش اصابت کرد، داد نزنند؛ می‌توانست. اینقدر قدرت داشت. اگر می‌دید صلاح نیست کسی صدایش را بشنود یا حتی لازم نیست، به خدا از بین در و دیوار کسی صدای فاطمه را نمی‌شنید. جز اینکه آرام بگوید: «فضّه کمکم کن.» اما این صدای گریه فاطمه که بلند شد، یعنی «آی مردم مدینه! پهلویم را شکستند.»

این هم عنایت پروردگار، این هم کمک. هنوز هم که هنوز است همان صدای ناله دارد دست‌های ما را می‌گیرد. همان صدای ناله است ما را جمع کرده دور پسر فاطمه. دارد ما را مقدمه‌ساز ظهور آقا قرار می‌دهد. همان صدای ناله است که دست رزمنده‌ها را گرفت....

خدا کمک می‌کند، خدا دست‌گیری می‌کند. ادامه بدهیم روضه را یا نه؟ همچنین که آمدند علی بن ابیطالب را ببرند، شاید فاطمه زهرا پیش خودشان فرموده باشند: «من پشت در بودم، من را ندیدند حیا کنند، شاید اگر بروم جلو کمربند علی را بگیرم، حیا کنند.» فاطمه «کمربند علی» را نگرفته بود، «مردم» را نگه داشته بود، نجات بدهد، آنها را می‌خواست نجات بدهد.

فاطمه اهل جهاد و شهادت است. بحث شوهر و همسر نیست، بحث عواطف به‌جوش آمده نیست، حضور فاطمه زهرا می‌توانست اتمام حجت کند. رفت وسط میدان. یک‌دفعه‌ای صدا زد دست فاطمه را ببانداز....

